

فصل دوم:

روند مبادله

کالاها نمی توانند تنها به بازار آیند و نیز قادر نیستند خود به خود با یکدیگر مبادله شوند. بنابر این لازم است به نگهبانان یعنی دارندگان آن ها مراجعه کنیم. چون کالاها چیز هستند نمی توانند در مقابل انسان مقاومتی به خرج دهند و اگر احياناً عدم موافقتی ابراز کنند انسان می تواند به زور توسل جوید یعنی آن ها را بگیرد (تصرف کند).^۱

برای این که بتوان این اشیاء را به عنوان کالا در ارتباط با یکدیگر قرار داد محافظین آن ها که اراده شان در بطن اشیاء منزل گزیده است باید با یکدیگر مانند اشخاص مرتبط شوند به نحوی که هر یک از آن ها تنها با رضای دیگری و لذا هر کدام فقط به وسیله عمل ارادی مشترک دو نفری، کالای بیگانه را تملک می کند و کالای خویش را از دست می دهد. بنابر این لازم است که این محافظین صفت مالکیت خصوصی را متقابلاً برای یکدیگر بشناسند. این رابطه حقوقی که قرارداد صورت آن است، اعم از این که از لحاظ قانونی تحول یافته باشد یا نه، عبارت از ارتباطی ارادی است که رابطه اقتصادی در آن منعکس می شود. رابطه اقتصادی، خود محتوی این

^۱ - در قرن دوازدهم، که این همه به زهد و تقوی مشهور است، اغلب در ردیف کالاها اشیاء بسیار ظریفی نیز دیده می شود. مثلاً یک شاعر فرانسوی آن دوره در ضمن شرح امتعه ای که در بازار لاندی Landit برای فروش عرضه شده است در جنب پارچه، کفش، چرم، پوست، ادوات فلاحتی و غیره زنانی را می شمارد که "بدنشان خل شده است" (یعنی زن هائی که خود را تسلیم می کنند) "Femmes folles de leur corps"

رابطه‌ی حقوقی و ارادی را به دست می‌دهد^۲. اشخاص در این جا جز به عنوان نماینده‌ی کالا و بالنتیجه به مثابه صاحب کالا به نحو دیگری در مقابل یکدیگر وجود ندارند. در جریان توضیحاتی که داده می‌شود خواهیم دید که ماسک‌های اقتصادی اشخاص صرفاً عبارت از تجسم شخصی مناسبات اقتصادی‌ای است که دارندگان کالا به نمایندگی آن مناسبات در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.

آن چه که دارندگی مال را از کالایش متمایز می‌سازد این است که در برابر کالا، جسم هر کالای دیگر فقط عبارت از صورت تجلی ارزش خاص خود است.

چون کالا مساوات طلب* و کلی مسلک** به دنیا آمده همواره آماده است که روح و حتی جسم خویش را با هر کالای دیگری مبادله نماید ولو این که مورد مبادله خود نفرت انگیزتر از ماریتورن*** باشد.

^۲ - پرودون آرمان عدالت "justice éternelle" (عدالت جاویدان) خود را از روابط حقوقی مربوط به تولید کالا بیرون می‌آورد- و ضمناً بدین طریق دلیل دلداری دهنده‌ای به همه‌ی خرده بورژواها تقدیم می‌کند تا آن‌ها شکل تولید کالا را به اندازه‌ی عدالت جاودان فرض نمایند. سپس پرودون می‌خواهد معکوساً تولید واقعی کالاها و حقی را که با آن تطبیق دارد بر مبنای این ایده آل بسازد. چه می‌توان گفت درباره‌ی شیمی دانی که به جای مطالعه قوانین واقعی تبادل مواد و اتکاء بر آن قوانین برای حل مسائل مشخص بخواهد تبادل مواد را بر پایه‌ی "اندیشه‌های جاویدان" naturalité (طبیعی‌اشیاء) و affinité (میل و کشش) قرار دهد؟- وقتی به ما گفته شود که رباخواری مخالف "عدالت جاویدان"، "انصاف جاویدان"، "همدردی جاویدان" و سایر "حقایق جاویدان" است آیا بر علم و اطلاع ما راجع به ربا چیزی بیش از آن چه اباء کلیسا در این خصوص می‌گفتند و آن را مخالف "عنایت ازلی"، "ایمان سرمدی" و "مشیت لایزال الهی" می‌خواندند اضافه می‌شود؟

* - Leveller و به فرانسه Egalitaire اشاره به حزب رادیکال و خرده بورژوائی انگلیس است که در انقلاب سال ۵۰- ۱۶۴۸ تشکیل گردید.

** - Zyniker، Cynique، جماعتی از فلاسفه‌ی یونان قدیم که در نزد حکمای ما به کلیون شهرت یافته‌اند. دیوجانس کلیبی یادیورژن خم نشین یکی از بزرگان آن مکتب است و داستان ملاقات اسکندر مقدونی با وی معروف است. کلیبی ترجمه‌ی صحیح یونانی کلمه است و این مکتب از جهت بی‌اعتنائی نسبت به آداب و رسوم و تحقیر و استهزاء قیود اجتماعی و زندگی خانه به دوش به کلی شهرت یافته است. در اصطلاح زبان‌های اروپائی کلیبی در مقابل سنگدل، وقیح و بی‌شرم استعمال می‌شود.

*** - ماریتورن Maritorn نام زن ناپاک و تنفرانگیزی است که در کتاب دون کیشوت افسانه‌ی معروف سروانتس Cerventès ذکر شده است.

این نقیصه کالا را در مورد عدم درک جنبه ی مشخص و عینی پیکر کالاهای دیگر دارنده ی کالا با حواس پنجگانه یا بیشتر خود جبران می کند.

برای وی کالایش هیچ گونه ارزش مصرف مبرم ندارد. زیرا در غیر این صورت آن را به بازار نمی آورد. همین کالا برای دیگری دارای ارزش مصرف است. کالا برای صاحب مال تنها دارای این ارزش مصرف است که حامل ارزش مبادله است و بدین طریق می تواند وسیله مبادله باشد^۳. به همین سبب است که می خواهد آن را در قبال کالای دیگری که ارزش مصرفش موجب ارضاء اوست از سر خویش وا کند.

همه ی کالاها برای دارنده ی خود بی ارزش مصرف هستند و برای صاحبشان ارزش مصرف. پس باید متقابلاً از دستی به دست دیگر بروند. ولی این دست به دست شدن مبادله آن ها را عملی می سازد و مبادله آن ها را به عنوان ارزش در برابر یکدیگر قرار می دهد و موجب تحقق ارزش آن ها می گردد. پس کالاها بیش از آن که بتوانند به صورت ارزش مصرف مورد استفاده قرار گیرند باید به عنوان ارزش تحقق یافته باشند.

اما از طرف دیگر قبل از آن که بتوانند به مثابه ارزش تحقق یابند لازم است که ارزش مصرف آن ها محرز گشته باشد زیرا کار انسانی که در تولید آن ها مصرف شده است وقتی به حساب تواند آمد که به صورت سودمند بودن برای دیگران انجام شده باشد. لیکن فقط مبادله آن ها است که می تواند نشان دهد آیا برای دیگران مفیدند یا نه یعنی محصول کار نیازمندی های غیر را بر می آورد یا نه.

هر صاحب کالا می خواهد کالای خود را فقط با متاعی مبادله کند که ارزش مصرف آن بتواند نیازمندی او را برآورد. تا این جا مبادله برای وی صرفاً یک جریان انفرادی

^۳ - "زیرا هر چیز دو نوع مورد استعمال دارد. یکی مختص به خود شئی است از حیث خود شئی و دیگری غیر از آن. مثلاً کفش هم برای برای پوشش به کار می رود و هم از جهت مبادله پذیر بودن. این هر دو ارزش مصرف کفش است زیرا کسی که کفش را در مقابل آن چه ندارد، مثلاً خوراک، معاوضه می کند، از کفش به همان عنوان کفش استفاده می کند ولی نه به نحوی که طبیعتاً از آن بهره مندی حاصل می شود. چه کفش به خاطر معاوضه ساخته نشده است" (ارسطو درباره ی جمهوریت De Repudlica کتاب اول فصل ۹).

است. از سوی دیگر وی می‌خواهد که به کالای خود به مثابه ارزش تحقق بخشد و بنابر این مایل است ارزش کالای خود را به وسیله هر کالای هر ارزش دیگری که پیش آید بارز سازد بدون توجه به این که کالای او برای دارنده متاع دیگر ارزش مصرف دارد یا نه. از این حیث مبادله برای وی جریانی کلی و اجتماعی است. لیکن جریان واحدی نمی‌تواند در زمان واحد برای کلیه صاحبان کالا صرفاً فردی و در عین حال فقط اجتماعی است و کلی باشد. اگر بیشتر دقت کنیم خواهیم یافت که از لحاظ دارنده ی کالا، متاع غیر به مثابه معادل خاص کالای خود تلقی می‌گردد و بنابر این متاع خودی به مثابه معادل عام تمام کالاهای دیگر دیده می‌شود. ولی چون همه ی دارندگان کالا چنین می‌کنند هیچ کالائی معادل عام نمی‌شود و بنابر این کالاها هیچ شکل عام ارزش نسبی نخواهند داشت تا به وسیله آن بتوانند از لحاظ ارزش بین خود تساوی برقرار نمایند و به عنوان مقادیر ارزشی با هم سنجیده شوند. پس با این حال اشیاء اصلاً به مثابه کالا در برابر یکدیگر قرار نمی‌گیرند و فقط مانند محصول با ارزش مصرف با هم مواجه می‌شوند. در تنگنای محظور دارندگان کالا چون فاوست می‌اندیشند که می‌گفت در ابتدا فعل بود* . به همین سبب اینان قبل از آن که فکر کرده باشند دست به عمل زده اند و قوانین ذاتی کالاها در غریزه طبیعی دارندگان کالا تأیید می‌شود. آن‌ها فقط در صورتی می‌توانند کالاهای خود را به عنوان ارزش و بالنتیجه به مثابه کالا در مقابل یکدیگر قرار دهند که متناقضاً آن‌ها را با کالائی دیگر به عنوان معادل عام تلقی می‌شود بسنجند. تحلیل کالا این نکته را ثابت نمود. ولی تنها عمل اجتماعی می‌تواند کالای مشخصی را به منزله ی معادل عام در آورد. پس عمل اجتماعی از عموم کالاهای دیگر متاع معینی را کنار می‌گذارد

* - اشاره به قهرمان درام معروف گوته Goethe شاعر و نویسنده مشهور آلمانی است. فاوست که در کلیه ی رشته های دانش و از جمله در علوم الهی و سحر و جادو به سرحد کمال رسیده بود در تحقیق راجع به مبداء آفرینش و درباره ی این که در آغاز آفرینش فعل یا اندیشه ی خداوند کدام یک تقدم داشته اند به اشکالاتی برخورد و سرانجام در تعبیرات خود از تورات که "ابتدا کلمه بود" به این نتیجه رسید که در آغاز فعل خداوند تقدم داشت و گفت "در آغاز فعل بود".

تا سایر کالاها بتوانند ارزش خود را به وسیله ی آن نمایان سازند. بدین طریق صورت طبیعی این کالا شکل معادل اجتماعاً پذیرفته ای می شود. در اثر سیر تحول اجتماعی، صفت معادل عام بودن وظیفه خاص آن کالائی می شود که بیرون رانده شده است. بدین نحو کالای مزبور پول می شود. "آنان همه دارای یک هدف هستند و شکل و توانائی خویش را به جان نور می دهند به طوری که هیچ کس نمی تواند بخرد یا بفروشد مگر آن که صفت حیوانی در او باشد یا اسم و یا عدد اسمی جانور را دارا شود".*

تبلور پول محصول جبری و ضروری مبادله است که به وسیله آن محصولات متنوع کار عملاً با یکدیگر در مقام تساوی قرار می گیرند و در نتیجه عملاً مبدل به کالا می شوند. گسترش تاریخی و تعمیق مبادله تضادی را که در طبیعت کالا بین ارزش مصرف و ارزش خفته است نمو می دهد. احتیاج معاملات به تجسم خارجی این تضاد، وجود شکل مستقلی از ارزش کالاها را ایجاب می کند و تا هنگامی که این هدف بالاخره با تجزیه متاع بد و جزء کالا و پول حاصل نشده آرام و قرار نمی شناسد.

پس به همان تدریج که محصولات کالا مبدل به کالا می شوند استحاله کالا به پول نیز انجام می گیرد.^۴ مبادله مستقیم محصولات از یک طرف شکل ساده ی

* این قسمت ترجمه از کتاب اپوکالیپس Apocalypse تصنیف یوحنا یکی از حواریون عیسی است- اپوکالیپس کتابی است عرفانی، شاعرانه و در عین حال مبهم و تاریک به طوری که می توان تفسیرهای مختلفی از عبارات آن نمود. در این کتاب به طور استعاره اشاره به جانوری شده است که در مجموع کتاب نقش مهمی بازی می کند و در نوشتجات اروپائی به جانور اپوکالیپس معروف است. ابن خلدون در مقدمه مشهور خود از این کتاب چنین یاد می کند: "کتاب ابو غالبیسی که در آن رؤیای یوحنا بن زیدی مندرج بود" (صفحه ۴۶۱ از مقدمه ابن خلدون ترجمه ی فارسی از محمد پروین گنابادی).

^۴ - از این جا می توان به فریفتاری سوسیالیزم خرده بورژوائی پی برد که در عین حال می خواهد هم تولید کالائی را جاویدان نگاهدارد و هم "تضاد بین کالا و پول" یعنی خود پول را که تنها در درون این تضاد به وجود می آید از میان بردارد. این به آن ماند که گوئی می توان پاپ را برانداخت و کیش کاتولیکی را نگاهداشت. برای مطالعه نزدیک تر در این خصوص به نوشته ی من درباره ی "انتقاد علم اقتصاد" صفحه ۶۱ و بعد مراجعه شود.

اکسپرسیون ارزشی را داراست و از سوی دیگر هنوز این شکل را پیدا نکرده است.

این شکل عبارت بود از: X کالا A کالا $Y = A$ کالا B

اما شکل مبادله مستقیم چنین است: X ارزش مصرف $Y = A$ ارزش مصرف B .^۵
این اشیاء A و B قبل از مبادله کالا نیستند فقط در اثر این مبادله است که چنین می شوند.

نخستین شرط برای این که چیز مصرفی امکان ارزش مبادله بودن پیدا کند این است که ارزش مصرف باشد یعنی به صورت مقداری ارزش مصرف که از حدود و احتیاجات فوری صاحب آن تجاوز کرده است وجود داشته باشد.

اشیاء به خودی خود خارج از انسان و بالنتیجه قابل انتقال هستند. برای این که انتقال متقابلاً انجام شود کافی است که فقط افراد بی سر و صدا به عنوان مالکین خصوصی این اشیاء مورد انتقال و بالنتیجه مانند اشخاص مستقل در برابر یکدیگر قرار گیرند. اما چنین رابطه بیکانگی متقابل بین اعضاء یک جمعیت اشتراکی بدوی وجود ندارد، اعم از این که آن جمعیت شکل خانواده پدرشاهی یا همبانی باستانی هندی ها و یا دولت انکائی و غیره را داشته باشد. مبادله کالاها هنگامی آغاز می گردد که زندگی اشتراکی پایان می یابد و در نقاطی سر می گیرد که این قبیل جماعات با جماعات اشتراکی غیر یا اعضاء آن ها تماس پیدا می کنند. ولی به محض این که اشیاء از لحاظ روابط خارجی مشترک کالا می شوند در زندگی داخلی جماعات اشتراکی نیز به طور واکنش کالا می گردند.

رابطه ی کمی مبادله ی آن ها در بدو امر کاملاً اتفاقی است. این کالاها در اثر اراده ی دارندگانشان، که رضایت می دهند آن ها را متقابلاً به یکدیگر انتقال دهند، قابل مبادله می شوند. در این ضمن احتیاج به اشیاء مصرفی خارج کم کم استقرار می یابد و تکرار مداوم مبادله آن را به صورت یک جریان اجتماعی منظم در

^۵ - تا هنگامی که دو چیز مفید مختلف هنوز معاوضه نمی شوند بلکه، هم چنان که اغلب در نزد اقوام وحشی مشاهده می شود، توده درهم برهمی از اشیاء به عنوان معادل در برابر شئی ثالثی عرضه می گردند، حتی مبادله مستقیم محصولات نیز خود هنوز در گهواره است.

می آورد. به مرور زمان لازم می آید که دست کم قسمتی از محصولات کار عمداً به منظور مبادله تولید گردد. از این لحظه است که از طرفی تفاوت بین سودمندی اشیاء از لحاظ احتیاجات مستقیم و مفید بودن آن ها از جهت مبادله تثبیت می شود. ارزش مصرف آن ها از ارزش مبادله ئی شان تفکیک می گردد. از طرف دیگر رابطه ی کمی که طبق آن اشیاء با یکدیگر مبادله می شوند به تولید آن ها بستگی پیدا می کند و عادت آن ها را به عنوان مقادیر ارزشی تثبیت می نماید. در مبادله ی مستقیم محصولات، هر کالا برای صاحبش مستقیماً وسیله ی مبادله و برای غیرصاحبش فقط در صورتی که ارزش مصرف تلقی شود معادل است. پس مال مورد مبادله هنوز شکل ارزشی ی که مستقل از ارزش مصرف خود و یا احتیاج فردی مبادله کننده باشد به دست نیآورده است.

ضرورت این شکل با افزایش عددی و تنوع کالاهای وارد در جریان مبادله گسترش می یابد.

خود مسئله و وسائل حل آن در یک زمان به وجود می آیند.

معامله ای که دارندگان کالا اجناس خود را با اجناس مختلفه دیگر مقایسه و مبادله کنند صورت پذیر نمی شود مگر این که کالاهای گوناگون متعلق به صاحبان مختلف در اثنای معامله با نوعی کالای واحد ثالث مبادله شوند و به مثابه ارزش با یکدیگر در مقام سنجش قرار گیرند.

هنگامی که این کالای ثالث برای کالاهای مختلف دیگر معادل می شود، هر چند هم میدان عملش محدود باشد، بلافاصله شکل معادل عام یا اجتماعی به خود می گیرد. بقاء و زوال این شکل عمومی وابسته به همان تماس گذرای اجتماعی ای است که سبب پیدایش آن گشته است. نوبت ایفاء این نقش گاهی به کالائی و زمانی به کالای دیگر محول می شود ولی سرانجام با توسعه ی مبادلات این نقش برای انواع معینی از کالاها تثبیت می گردد یا به صورت متبلور می شود.

موضوع این که شکل مزبور نصیب کدام نوع از کالا می شود بدو امری تصادفی است ولی با این حال دو واقعه به طور کلی در این امر تأثیر قطعی دارند. شکل پول یا در روی مهم ترین اجناسی که از خارجه وارد می شوند و در حقیقت اشکال ابتدائی بیان ارزش های مبادله ی محصولات بومی هستند تثبیت می گردد یا براساس آن شئی مورد مصرفی که مثلاً مانند دام، رکن اصلی ثروت قابل انتقال بومی را تشکیل می دهد.

بدو اقوام چادرنشین شکل پول را توسعه می دهند زیرا تمام دارائی و ثروت آنان به صورت منقول و بالنتیجه به شکلی است که فوراً قابل انتقال است و نیز از این جهت که نوع زندگی شان آن ها را دائماً با جماعات دیگر در تماس قرار می دهد و بالنتیجه آن ها را مبادله می کشاند.

بسا اتفاق افتاده که انسان هم نوع خود را به عنوان بنده به صورت شکل ابتدائی پول در آورده است ولی هرگز چنین نقشی را به زمین واگذار نکرده است. این اندیشه تنها می توانست در جامعه بورژوائی تکامل یافته ای به وجود آید. تاریخ پیدایش آن ثلث آخر سده ی هفدهم است و انقلاب بورژوائی فرانسه بود که یک قرن بعد در صدد برآمد آن را به مقیاس ملی جامه عمل بپوشاند.

به تدریج که مبادلات بندهای محلی خویش را می گسلند و بالنتیجه ارزش کالاها بیش از پیش نماینده ی کار کلی انسانی می گردد، شکل پول نصیب کالاهانی می شود که طبیعتاً برای ایفاء وظیفه اجتماعی معادل عام بودن شایسته ترند یعنی فلزات گران بهاء.

اکنون این نکته که "زر و سیم با آن که طبیعتاً پول نیستند ولی پول طبیعتاً سیم و زر است"^۶ تلاقی بین خواص طبیعی این فلزات را با وظایف پول نشان می دهد.^۷

^۶ - کارل مارکس: "درباره ی انتقاد علم اقتصاد و غیره" صفحه ۱۳۵ "فلزات ... طبیعتاً پول هستند". ("Della Moneta", Galiani) "گالیانی درباره ی پول" در مجموعه کوستودی Custodi بخش جدید. جلد سوم صفحه ۷۲)

اما تاکنون ما فقط یک وظیفه ی پول را شناخته ایم و آن عبارت از این است که مانند صورت تجلی دهنده ی ارزش کالاها یا ماده ای به کار می رود که در آن مقادیر ارزشی کالاها اجتماعاً بیان می شوند.

تنها ماده ای می تواند دارای صورت مناسب برای تجلی ارزش یا تجسم کار مجرد و بالنتیجه مساوی انسانی گردد که کلیه ی نمونه های آن به شکل یکسان دارای کیفیت همانند باشند. از طرف دیگر چون تفاوت مقادیر ارزشی صرفاً جنبه ی کمی دارد لازم است که پول- کالا نیز قابلیت تفاوت های صرفاً کمی را دارا باشد یعنی باید بتوان آن را به دلخواه تقسیم نمود و یا از نو اجزاء آن را با یکدیگر ترکیب کرد. زر و سیم ذاتاً چنین خواصی را دارا هستند. ارزش مصرف پول- کالا مضاعف می شود. علاوه بر این که از جهت کالا بودنش دارای ارزش مصرف خاصی است، مثل طلا که برای پرکردن دندان و به مثابه ماده خام برای ساختن اشیاء تجملی به کار می رود، ارزش مصرف صریح و مشخصی به دست می آورد که از وظائف ویژه ی اجتماعی آن ناشی می گردد.

نظر به این که کلیه ی کالاهای دیگر معادل ویژه ی پول محسوب می شوند و پول معادل عام همه کالاهاست، آن ها در برابر پول که کالای عمومی است به منزله ی کالاهای خاص قرار می گیرند.^۸

چنان که دیدیم شکل پول تنها انعکاس تبلور یافته ای از روابط همه ی کالاهای دیگر در یک کالاست. بنابر این موضوع این که پول خود کالائی است فقط برای آن کسی کشف محسوب می شود که از شکل تمام شده و به سامان رسیده ی آن شروع می کند تا سپس به تحلیل آن بپردازد.^۹

^۸- برای مطالعه نزدیک تری در این مورد به نوشته مذکور من بخش "فلزات گران بهاء" مراجعه شود.

^۹- "پول کالای عمومی است" (Verri. Meditazioni Sulla Economia Politica p.) (۱۶ وری، غور درباره ی اقتصاد سیاسی- صفحه ۱۶)
^۸- "خود سیم و زر، که می توانیم آن ها را تحت عنوان فلزات گران بهاء بنامیم، کالا هستند و ارزش آن ها کم و زیاد می شوند. هنگامی که بتوان با وزن کمتری از فلز گران بهاء مقدار

ارزش کالایی که به پول تبدیل یافته است از جریان مبادله ناشی نمی شود بلکه شکل ارزشی خاص آن ناشی از این جریان است. مخلوط ساختن این دو تعریف به آن جا کشیده است که ارزش سیم و زر را مجازی و موهوم انگاشته اند^۱. و چون در مورد برخی از وظائف پول می توان علامتی را جانشین آن نمود این اشتباه دیگر به وجود آمده است که گویا پول خود علامت ساده ای بیش نیست. ولی از طرف دیگر این پندار خود محتوی حدسی بود دایر بر این که شکل پولی شنی خارج از خود شنی و فقط عبارت از صورت تجلی روابط انسانی است که در پشت آن پنهان گردیده است.

بیشتری محصول با کالای ساخته شده کشوری و امثال آن را خریداری کرد می توان برای فلز گرانبها ارزش بالاتری قائل شد". (A Discourse on the General Notions of Money, Trade and Exchange, as they stand in relations to each other. By a Merchant, London ۱۶۹۵ p. ۷)

"سیم و زر، خواه مسکوک باشد یا نه، با این که برای همه چیزهای دیگر به مثابه مقیاس سنجش به کار می رود خود مانند شراب، روغن، توتون، چیت یا پارچه کالا است" (A Discourse concerning Trade, and that in particular of the Eastindies etc. London ۱۶۸۹. p. ۴)

"نه دارائی و ثروت کشور پادشاهی می تواند منحصرأ عبارت از پول باشد و نه ممکن است سیم و زر را از عداد کالاها خارج نمود" (The East India Trade a most profitable Trade. London ۱۶۷۷. p. ۴)

۱- "زر و سیم پیش از آن که پول شوند به مثابه فلز دارای ارزشند" گالیانی (درباره ی پول صفحه ی ۷۲) (Galiani: Della Moneta, p. ۷۲)

Locke لاک می گوید: "توافق عمومی مردم موجب آن شده که نقره، به سبب خواصش که آن را برای نقش پول شایسته کرده است، ارزشی مجازی دارا شود". به عکس لایو Law می گوید: "چگونه ملل مختلف ممکن بود بتوانند برای شنی معین ارزشی موهوم قائل شوند؟ ... چگونه ممکن بود که این ارزش ثابت و مستقر بماند؟" ولی خود او نیز بسیار کم از این مطلب سر در آورده است که می گوید: "نقره برحسب ارزش مصرفی که داشته است یعنی بر طبق ارزش واقعی خود مبادله شده و چون به عنوان پول مورد قبول واقع گردیده ارزش اضافی ای نیز کسب نموده است (une valeur additionnelle)". (Jean Law: „Considerations sur le numeraire et le commerce. E. Daires: Edition des economistes financiers (du XVIII^e siècle, p. ۴۷۰)

بدین معنی هر کالا را می توان علامتی تلقی نمود. زیرا به مثابه ارزش فقط پوشه ی مادی برای کار انسانی ای است که در تولید آن مصرف شده است^{۱۱} ولی اگر صفات اجتماعی اشیاء با صفات شئی ای که تعینات اجتماعی کار بر طبق شیوه ی خاصی از تولید به دست می آورند به منزله ی علامات ساده ای تلقی گردند در عین حال مثل این است که گفته شود این صفات مخلوق دلبخواه اندیشه ی انسانی هستند و بس.

این شیوه مورد پسند روشنگری سده ی هیجدهم بود که چون هنوز نمی توانست سیر پیدایش اشکال اسرارآمیز مناسبات انسانی را بشکافد می خواست لااقل به طور موقت پرده ی بیگانگی را از روی آن ها بردارد.

^{۱۱} - "پول علامت آن ها (کالاها) ست": (V. de Forbinnais: „Elements du Commerce“ Nouv. Éd. Leyde, ۱۷۶۶. T. II. p. ۱۴۳) مانند علامت از طرف کالاها جذب می شود" (همان کتاب صفحه ۱۵۵). "پول علامت چیزی و نماینده آن چیز است" (مونتسکیو روح قوانین) (Montesquieu: Esprit des Lois. Oeuvres. London,) (۱۷۶۷. T. II. p. ۲)

"پول علامت ساده نیست زیرا خود او ثروت است و معرف ارزش ها نیست هم سنگ آن هاست" (Le Trosne: Del Intèrèt Social. P. ۹۱۰) "هنگامی که مفهوم ارزش را در نظر می آوریم شئی فقط به عنوان علامتی دیده می شود و نه به خودی خود بلکه از جهت ارزشی که داراست نموده می شود" (هگل: فلسفه حقوق صفحه ی ۱۰۰) (Hegel: Philosophie Des Rechts, S, ۱۰۰)

خیلی پیش از اقتصاددین حقوق دانان این عقیده را رواج داده بودند که پول جز علامت ساده ای بیش نیست و فلزات گران بهاء فقط دارای ارزشی موهوم هستند. این نوکران و مداحان اقتدار سلطنت در تمام قرون وسطی برای پادشاهان این حق را شناختند که سکه قلب بزنند و برای اثبات این حق به سنت های امپراطوران روم و نظریه ای که در کتاب پاندکت ها Pandectes (مجموعه قوانین روح قدم) راجع به پول ثبت شده است توسل جستند. شاگرد زیرک این مکتب فیلیپ دووا لوا Phllipe de Valois در فرمانی که در سال ۱۳۴۶ صادر نمود چنین می گفت "احدی نتواند و نباید تردید کند که... حرفه، عمل، وضع پشتوانه و هر فرمانی درباره ی ضرب و اجازه ی ضرب مسکوکات فقط به او جلال شاهانه ما تعلق دارد و نیز فقط ما را می رسد که بر طبق اراده و میل خود هر نرخ و هر بهائی که بخواهیم برای آن مقرر داریم". این یکی از دگم های حقوق روم بود که تعیین ارزش پول را مبتنی به فرمان امپراطور می کرد. اکیداً ممنوع بود پول به عنوان کالا تلقی شود. "هیچ کس مجاز نیست پول خریداری کند زیرا برای استفاده عموم ایجاد شده است و نمی تواند کالا باشد". در این باره تفسیر نیکی از جانب ژ.ف. پانی اینی G. F. Pagnini شده است. "Saggio sopra il giusto pregio delle cose", Custodi, Parte Moderna T. II. (۱۷۵۱)

از جمله در بخش دوم نوشته خود است که پانی اینی علیه آقایان حقوق دانان پولمیک می کند.

سابقاً تذکر داده شد که شکل معادل یک کالا با تعیین کمی مقدار ارزشی آن ملازمه ندارد. وقتی دانسته شد که طلا پول و بنابر این با هر کالای دیگری قابل مبادله است تازه معلوم نیست که مثلاً ده فوند طلا چقدر ارزش دارد. مانند هر کالای دیگری پول فقط می تواند مقدار ارزشی خود را به صورت نسبی به وسیله ی کالاهای دیگر بیان نماید. ارزش خاص آن وابسته به زمان کاریست که برای تولید آن لازم است و به وسیله ی مقداری از هر کالای دیگر که همان اندازه ی زمان دربر داشته باشد بیان می گردد^{۱۲}. این تعیین نسبی مقدار ارزش در سرچشمه ی تولید طلا و به هنگام مبادله بلاواسطه انجام می گردد.

وقتی که طلا به عنوان پول به گردش می افتد ارزش آن بدو تعیین گردیده است. در دهه های اخیر قرن هفدهم تحلیل و تجزیه ی پول کم کم به این نتیجه می رسید که پول خود کالایی است ولی این تحلیل فقط آغاز کار بود. دشواری در فهم این نکته نیست که پول کالا است بلکه مطلب در این است که چگونه و چرا کالایی پول است.^{۱۳}

^{۱۲} - اگر کسی بتواند در همان مدت زمانی که برای تولید یک بوشل گندم لازم داشته است، یک اونس نقره را از اعماق زمین پرو استخراج نموده به لندن بیاورد، هر یک از این دو، بهای طبیعی آن دیگری خواهد بود. ولی اگر وی در نتیجه ی کشف معادن جدید که استخراج از آن ها آسان تر است، بتواند دو اونس نقره به همان سهولتی که سابقاً فقط یک اونس به دست می آورد فراهم کند، قیمت گندم با ده شلینگ در هر بوشل همان اندازه ارزان خواهد بود که سابقاً درمقابل ۵ شلینگ به نظر می آمد. *Caeteris paribus* (William Petty: A Treatise of Taxes and Contributions, London ۱۶۶۷. p. ۳۱). (در صورتی که شرایط دیگر مساوی باشند).

^{۱۳} - پس از آن که پروفسور روشر Roscher چنین می آموزد که: "تعریف های غلطی که از پول شده است به دو دسته عمده تقسیم می شوند: برخی آن را بیشتر و بعضی آن را کمتر از یک کالا تلقی می کنند"، کاتولگ پر نقش و نگاری از آن چه درباره ی ماهیت پول نوشته شده به دست می دهد که حتی مختصر روشنائی ای هم به تاریخ حقیقی تئوری نمی اندازد و سپس نتیجه ی اخلاقی که از آن می گیرد این است: "ولی جای انکار نیست که اغلب علمای جدید اقتصاد به ویژگی هائی که پول را از کالاهای دیگر متمایز می سازد (پس چطور پول چیزی بیشتر یا کمتر از کالاست؟) به قدر کافی توجه نکرده اند... از این جهت واکنش نیمه مرکنتی لی ی کانیث Ganith... کاملاً بی پایه نیست." (Wilhelm Roscher: Die Grundlagen der Nationalökonomie. ۳. Aufl. ۱۸۵۸. S. ۲۰۷- ۲۱۰)

هم چنان که در ساده ترین اکسپرسیون ارزش: X کالا $A = Y$ کالا B ، دیدیم شینی ای که مقدار ارزشی چیز دیگری به وسیله ی آن نموده شده است چنین جلوه می کند که گویا خود بدون وابستگی به این رابطه و مانند یک خاصیت طبیعی اجتماعی دارای شکل معادل است. ما این ظاهر دروغین را تا مرحله ای که استقرار می یافت پی گیری کردیم. به محض این که شکل معادل عام به صورت طبیعی نوع مخصوصی از کالا وابسته شد یا به شکل پول متبلور گردید، استقرار و تثبیت این پدیده به انجام رسیده است.

بدواً چنین به نظر نمی رسد که چون کالائی از جهت این که امتعه دیگر ارزش خود را به وسیله ی آن بیان می کنند پول شده است بلکه بالعکس این طور نمایش داده می شود که چون آن کالا پول شده است سایر کالاها ارزش خود را به وسیله آن می نمایانند.

تحولی که واسطه ی این جریان بود بدون این که اثری به جای گذاشته باشد در حاصل و نتیجه ی خود ناپدید می شود. کالاها، بدون این که سهم آن ها در این جریان دیده شود، شکل ارزشی خود را ساخته و پرداخته در کالائی می یابند که خارج از آن ها و در جنب آن ها موجود است.

این اشیاء یعنی زر و سیم به همان شکلی که از سینه ی زمین بیرون می آیند خود در عین حال به منزله ی تجسم بی واسطه ی هر کار آدمی هستند. جنبه ی سحرآمیز پول از این جا سرچشمه می گیرد.

رابطه ی اتوم* مانند انسان ها در درون پروسه ی اجتماعی تولید خویش و بالنتیجه چهره ی عینی آن مناسبات تولیدی، که مستقل از نظارت و عمل فردی

بیشتر، کمتر،- غیرکافی،- از این جهت،- نه کاملاً- واقعاً چه تعاریف دقیقی! و چنین عبارت پردازی های التقاطی و استاد مآبانه را آقای روشر "اسلوب آناتومیکیوفیزیولوژیک" اقتصاد سیاسی نامیده است! با وجود این ما مرهون یک کشف ایشان هستیم و آن عبارت از این است که "پول کالای مطبوعی" است.

* - Atomistische Verhalten غرض از رابطه ی اتم مانند یا اتم وار مناسبات مجزی و متفرق تولید کنندگان است.

آگاهانه ی آن هاست، بدواً در این مورد که محصولات کار به طور عموم صورت کالا به خود می گیرند نمایان می شود.
بنابر این معمای پول فتیشی جز معمای خیره کننده کالا فتیشی، که روشن شد، چیز دیگری نیست.

بازنویس: یاشار آذری